

درباره نادر ویش

غالب بیست و چهار قصه عباس پهلوان در مجموعه «نادر ویش» طرح و وصفی است آشنا و صمیمی از محیطی که هر مرد به سی سال رسیده‌ای، چنانکه افتاده باشد، دانسته است.

فضای قصه‌های نادر ویش انباشته است از درد و رنج و نامرادی و مرگ و ناله. فضائی که نویسنده نادر ویش ایجادش نکرده است. فضا موجود است. پهلوان تنها تصویر آنرا کشیده است.

گاهی این تصاویر خطوطی چنان محکم و قوی دارد که دادمیزند نویسنده برشی از زندگی خود را برداشته است. و با محیط و اجزایش نیک آشناست. «آن شب» برشی است از زندگی نویسنده که تا «اکبر آباد» رفته است و هنوز هم در معرض «تب سرد» قرار دارد. باین جهت این نوع قصه‌های نویسنده نادر ویش موفق‌ترین آنهاست از حیث بیان صمیمانه و دقیقش.

گاهی نیز خطوط تصاویر، شروعی اضافی یا ختام افزون دارد. «شاید» قصه بیچه‌بی دوا و غذا مانده‌ایست که در آغوش مادر سرد میشود. و این حادثه در آخر قصه اتفاق می‌افتد. در حالیکه: «مؤذنی بی‌موقع از دورترها اذان میگفت...»، قصه‌می‌بایست همین‌جا تمام میشد. هر چند اذان بی‌موقع علل بسیار دارد. ولی مرگ بیچه‌ای در آغوش مادر هم‌زمان با اذان بی‌موقع که شد، خاتمه کامل است. و دیگر جملات:

«... لا اله الا الله... اشهد... شاید زنی میزائید و کسی به دنیا می‌آید شاید...» زیادی است. کش‌دادن بی‌جهت دنباله‌یک خط یا تصویر است گاهی هم خطوط تصاویر لرزان و بی‌ثبات است. مثل «تقاص» یا «دراوج» خبر سقوط جتی با دوسر نشین یا اعدام مجرمی بگوش نویسنده رسیده است و بمناسبت بستگی‌هایی- لابد- او را متألم ساخته است. ولی این تألم با حالت عاطفی- که شروع و محرك خوبی میتواند باشد- به تنهایی و بدون حالت احساسی، استحکام و نرمش و قدرت خطوط تصاویر موفق نوع اول نتوانسته است ایجاد کند. ممکن است پهلوان در کابین یک جت پرواز کرده باشد، ولی مطمئناً در کابین جتی که سقوط منجر بمرگی داشته نپریده است. و در «اوج» احوال دو سر نشین سقوط کرده‌ایست که از شدت کوفتگی و سرما

خشك شده‌اند. اگر مرگ در قصه‌های آن مرد روس چهره‌ای آنقدر درخشان و برجسته دارد بمناسبت تجربه تازیردار رفتن اوست. تا يك قدمی مرگ رفتن. «تفص»، قصه يك اعدامی است. و تجربه نویسنده حداکثر، تجربه يك ناظر است. ناظری از دور به نظاره ایستاده.

اما پهلوان درین بیست و چهار قصه نادریش، بیشتر داخل گود است و کمتر به نظاره ایستاده. و بهمین جهت غالب قصه‌هایش پراست از حرکت زبان پهلوان، زبان راحت و پراصلاح روزانه مردم کوچه و بازار است. و محیط قصه‌ها نیز، محیط زندگی همین مردم طبقات پائین. متناسب و براننده یکدیگر. نویسنده نادریش بیش از همه اطلاعات را از فرهنگ عوام به رخ کشیده است. بدون اغراق شاید در هر صفحه متجاوز از پانزده اصطلاح. و اینکار بزرگترین حسنش نجات لغات و اصطلاحات روزانه متولد شونده است، از خطر زوال و نابودی. هیچ کجای دنیا رسم نیست چند نفری به نشینند و لغاتی را بسازند و بپخشنامه کنند و آنگاه مردم کوچه و بازار آنرا بکار برند. هر لغت و اصطلاح برای خودش حیاتی دارد. زائیده میشود، رشد و تکامل می‌یابد و می‌میرد. يك اصطلاح نخست از زبان مردم کوچه و بازار می‌روید. آنگاه در مطبوعات روزانه و هفتگی رایج میشود و اگر ظرفیت تکامل و تطور داشته باشد، به متون و کتب کشانده میشود تا سرانجام داخل لغت‌نامه‌ها - جزو ذخائر زبانی يك ملت - گردد. گاهی عمر يك لغت کوتاه است. چند سالی دوام می‌آورد و سپس فوت میشود. «لوله‌کشی» به معنای دروغ و حرف مفت و یاوه تا چند سال پیش - قبل از انجام لوله‌کشی تهران - يك تعبیر طنز آلود رایج بود که اینک آن معنای استعاری را ندارد. اصطلاحات و لغاتی از عوام که در يك کتاب ثبت میشود، باید از بوته آزمایش مطبوعات سربلند بیرون آمده باشند. و کار يك نویسنده یا فرهنگ‌نامه یا لغت‌نامه وضع و انتخاب و جانداختن این لغات موفق است.

اصطلاحاتی که پهلوان بکار می‌گیرد غالباً جا افتاده‌اند. اما گاهی نیز در بکار بردن اصطلاحاتی، بی‌دقتی و سهل‌انگاری شده است. مثلاً پهلوان بجای اینکه «بر و بر نگاه کند»، «و پرویر نگاه می‌کند»، یا بجای اینکه «بیخ لاشود»، «بیخ لامی‌زند».

امیداینکه، پهلوان در کار زبان قصه‌هایش و سواس بیشتری بکار برد. و نثر کتابش یا قصه‌اش را پیاپید و زبان و اصطلاح روزانه مردم را در دهان مردم کوچه و بازار بگذارد که قصه‌هایش پراست از قهرمانان این محیط.